

حقوق بین الملل به سمت اصالت فرد

دکتر میثم اقبالی^۱ و دکتر مونا خلیل زاده^۲

۱. دانشجوی دوره دکترای تخصصی حقوق بین الملل عمومی دانشگاه آزاد اسلامی (واحد تهران مرکزی)

meysam.eghbali@gmail.com

۲. دانشجوی دوره دکترای تخصصی حقوق بین الملل عمومی دانشگاه تهران

mona.kh65@yahoo.com

چکیده

زمینه و هدف: در گذشته فقط دولت‌ها بعنوان تابعین حقوق بین الملل محسوب میشدند، اما امروزه نقش افراد بسیار پررنگ تر است. البته باید توجه داشت که قبول اصالت فرد به معنای رد اصالت جمع نیست. سازمان های بین المللی، کنوانسیون ها و از همه مهم تر اتحادیه اروپا با راه اندازی دادگاه اروپایی حقوق بشر، نقش بسزایی در فردمحوری جامعه نوین بین المللی داشته است، به طوری که وقتی به قواعد و بدنه اصلی این اسناد نگاه میکنیم، توجه حقوق بین الملل از سمت دولت ها به سوی افراد جلب شده است. روش تحقیق: شیوه پژوهش حاضر مبتنی بر روش توصیفی-تحلیلی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای است یافته‌ها: امروزه در اینکه آیا در جامعه بشری، اصالت با جامعه است یا فرد، اختلاف نظر وجود دارد. در حقوق بین الملل در ابتدا به اصالت جامعه توجه میشد و همین امر سبب میشد تا دولت ها تابعان اصلی حقوق بین الملل تلقی گردند، ولی امروزه با پیشرفت این علم، توجه بیشتری به سوی افراد شده است و حقوق بین الملل از سمت اصالت جامعه، به سوی اصالت فرد گام برداشته است. نتیجه‌گیری: در حقوق بین الملل نوین توجه بیشتری به موضوع اصالت افراد شده است و عده ای معتقدند که وظیفه اصلی حقوق بین الملل، تعیین خط مشی برای دولت هاست و دلیل آن این است که دولت ها میتوانند مستقیماً به افراد خدمات رسانی کنند، لذا هدف اصلی حقوق بین الملل افراد است.

واژه‌های کلیدی: اصالت فرد، اصالت جمع، حقوق بین الملل، تابعان

مقدمه

امروزه در اینکه آیا در جامعه بشری، اصالت با جامعه است یا فرد، اختلاف نظر وجود دارد. روشن است که از نظر طبیعی، تا اجزا نباشد، کل نیست و تا افراد نباشند، جامعه نیست، و تا قطره ها نباشند، دریا نیست. بنابراین، اصل، اجزا و افراد هستند. در حقوق بین‌الملل در ابتدا به اصالت جامعه توجه میشد و همین بود که دولت‌ها تابعان اصلی حقوق بین‌الملل به حساب می‌آمدند، ولی امروزه با پیشرفت این علم، توجه بیشتری به سوی افراد شده است و حقوق بین‌الملل از سمت اصالت جامعه، به سوی اصالت فرد گام برداشته است.^۱ نظم وستفالیایی، که در حال گذار است، مبتنی بر بازیگری به نام دولت ملی بود. این نظم با شعار حاکمیت ملی، در صحنه داخلی، شهروندان را به اطاعت و میاداشت و در صحنه خارجی، با بازیگران فراملی جدید و یا پس مانده‌های گرایش‌های امپراتوری نظم سنتی مقابله میکرد. نظم وستفالیایی، به طور توأمان در حال تحول نقش اصلی به نقش وسیله گرای خدمتگزار فرد و جامعه بشری است. بنابراین، نظم نوین جهانی از پیدایش همزمان دو حرکت کیفی متناقض به سوی کلیت جامعه جهانی و اهمیت یافتن فردیت جزیی انسانی است.^۲ نظم نوین جهانی از یک سو افزایش خودمختاری و توانمندی مستقلانه را در راه داشت که منجر به گسترش نفوذ و کفایت و توانمندی فردی شد و از طرف دیگر اشاعه موضوعیت حقوق بشر، گرایش داوطلبانه دیگری در جهت معارض با تحول مذکور در حال حدوث بود. فرد انسانی ضمن گسترش حوزه توانمندی خود برای حفظ وفاداری‌های سنتی پیشین و وفاداری سابق ساختاری، به دولت ملی، همزمان با تحولات جدید، باید آمادگی پذیرش نقش شهروندی جهانی را نیز بیابد. در این مقاله تلاش شده است در ابتدا معنای اصالت فرد و جامعه و سپس به اسناد و کنوانسیون‌های بین‌المللی و نقش اتحادیه اروپا و حقوق بشر در این زمینه مورد توجه و بررسی قرار گیرد.

اصالت جامعه

نتایج فعالیت‌های جمعی، اکثراً موفقیت آمیز است، در صورتی که در فعالیت فردی، کمتر نتیجه مهم و قابل قبولی به دست می‌آید. تمدنهای بزرگ را همکاری جمعی بشر به وجود آورده است. نظریه جامعه‌گرایی یا سوسیالیسم، معتقد به محدود ساختن آزادی عمل فرد برای تأمین منافع اجتماعی است. البته در اینجا مفهوم عام سوسیالیسم مورد نظر است، که شامل تمامی نظامات و مکتب‌های سیاسی است که اصالت را از آن جامعه می‌دانند. اصطلاح دیگری هم وجود دارد که مبین همین معنی است و آن کلکتیویسم یا اصالت جمع است. بر اساس این نظریه، اگر انسان آزاد شود و آزادی عملش از جانب دولت، که نماینده جامعه و اکثریت تلقی می‌شود، محدود نگردد، به علت سود جویی‌های فردی، جامعه به دو قطب ظالم و مظلوم تقسیم می‌شود. لذا باید از آزادی‌های فردی به نفع جامعه چشم پوشید.^۳ بر این اساس، نظریه‌های سیاسی چندی از طرف برخی از فلاسفه اجتماعی و شخصیت‌های سیاسی ارائه شده است، از جمله کلیه نظامات اجتماعی سوسیالیستی و مارکسیستی، که هر یک از آنها درجه ای از کلکتیویسم را مبنای تئوریهی خود قرار داده‌اند.^۴ بهترین تعریفی که میتوان به طور خلاصه از کلکتیویسم ارائه داد، نظامی است که در آن، مالکیت وسایل تولید، توزیع و مبادله، برای استفاده عموم به دولت واگذار می‌شود و مسئولیت برنامه‌ریزی و کنترل اقتصادی در دست دولت قرار می‌گیرد، که درست نقطه مقابل مالکیت فردی است، که برای مالکیت خصوصی و رقابت آزاد در تولید، اهمیت خاصی قائل است.^۵

¹ Schmidt, Petra, Japan's Wartime Compensation: Forced Labour Asia-Pacific Journal on Human Rights and the Law 2, 2000, P. 54

^۲ سیف زاده، سید حسین، "نظم نوین جهانی: دوران تلفیق فردگرایی و نهادگرایی" مرکز اطلاعات علمی، ۱۳۸۹، ص ۷

^۳ آشنایی با مکاتب و اصطلاحات عقیدتی و سیاسی، دفتر برنامه ریزی و کتب درسی، ۱۳۹۱، صص ۱۴۰-۱۳۹

⁴ Hofmann, Professor Rainer, "Compensation for Victims of War" International Law Association, Rio De Janeiro Conference, 2008, P. 49

⁵ Burkhaliber, Richard, "Two Centuries of World Order", Time, 1992, P. 29

جمع‌گرایی^۶ واژه ایست که بر نوع تعامل رفتاری بین افراد، گروه‌ها و یا اقوام مختلف اطلاق می‌شود که بر رفتار گروهی و تعامل گروهی استوار می‌شود. جمع‌گرایی نقطهٔ مقابل فردگرایی می‌باشد. جمع‌گرایی بر جامعه و گروه متمرکز می‌شود، در حالی که فردگرایی بر فرد و خواسته‌های شخصی او استوار است.

جمع‌گرایی بر اساس همین گروه‌گرا بودن، خواستار کسب هویت از جمع و رفتار طبق الگوهای از پیش تعیین شده جمعی است و خود انگاشت‌های گروهی، خود انگاشت‌های فردی اعضا را به وجود می‌آورند. از جمله شاخصه‌های جوامع جمع‌گرا، مراسم گروهی، رقص‌های دسته جمعی، پدرسالاری و یا پیرسالاری و... می‌باشد و به طور کل، جوامع جمع‌گرا، خشنود تر از جوامع فردگرا هستند، زیرا بسیاری از اصول زندگی خود را تایید شده می‌بینند و نیازی به فهم و اثبات دوباره آن‌ها ندارند. در مقابل جوامع فردگرا، بر اصول فردی و چه بسا منافع فردی اهمیت می‌دهند و این اهمیت به هویت فردی، باعث می‌شود فرد بسیار تکمیل شده تر از جوامع جمعگرا بار بیاید. گروهی جمع‌گرایی را در ارتباط با پدیده‌های «همه با هم‌گرایی» و یا «گروهی‌گرایی» و «کل‌گرایی» می‌دانند. این دو نظریه به صورت نوعی انسجام بسیار بالای ساختاری، آن را غیر قابل تفکیک می‌نماید.

روسو در کتاب معروف خود، «قرارداد اجتماعی» مثالی از سیاسیون جمع‌گرا ارائه داده است، که در آن به این امر اشاره می‌کند: که جوامع انسانی براساس یک قرارداد ضمنی بین جامعه و اعضای جامعه سازماندهی می‌شوند و اصطلاح بیان‌کننده این قرارداد، عباراتی مانند قدرت دولتی، حقوق و مسوولیت شهروندان فردگرا و... می‌باشد که بر اساس «اراده عمومی» انتخاب می‌شوند. بیشتر این جملات و اصطلاحات توسط جامعه‌شناسان و فیلسوفانی مانند مارکس و هگل القا شده است. با توجه به گفته‌های مویرا گرانث، فلسفه سیاسی جمع‌گرایی، به هر نوع فلسفه‌ای که در آن نقش گروه (مدرسه، همبازی، همکلاسی، نژادی، ملی و...) پر رنگ‌تر از نقش فردی افراد باشد، باز می‌گردد. با توجه به بریتانیکا، جمع‌گرایی در قرن بیستم، معانی و اصطلاحات مختلفی را به خود گرفت. گاهی در جلد سوسیالیسم و کمونیسم شد و گاه نیز در جلد فاشیسم فرو رفت. آخرین جنبش جمعگرای، سوشیال-دموکراسی است که به دنبال کاهش بی‌عدالتی موجود در سرمایه داری بی‌قید و بند، با توسل به مقررات و قوانین دولتی، به اشتراک‌گیری حقوقی و قوانین مالکیت خصوصی و عمومی می‌پردازد. در سیستم سوسیالیستی، اقتصاد جمع‌گرایانه، یک بینش برای به حداکثر رساندن منافع جمعی و داری‌ها را با توسل به حداقل مالکیت خصوصی شخصی و حداکثر برنامه‌ریزی اقتصادی توسط دولت، عنوان می‌کند. به هر حال، جمع‌گرایی سیاسی به صورتی مداوم و جدی توسط دولت‌ها پشتیبانی نمی‌گردد و شاید اصلاً ضرورتی در این کار نباشد.^۷ در این بین یک تفاوت اساسی موجود است که به تعریف آنارشیست‌ها از جمع‌گرایی و اینکه خود را جمع‌گرا معرفی می‌کنند برمی‌گردد. تفاوت اساسی آنارشیست‌ها با کمونیست‌ها در تعریف آنها بر سر جمع‌گرایی، از اینجا شروع می‌شود که کمونیست‌ها مالکیت خصوصی را انکار کرده و در پی برچیدن آن پیش‌رفته‌اند، ولی آنارشیست‌ها، با اینکه مالکیت خصوصی را مرجه نمی‌دانند، خواستار غیر متمرکز اداره کردن داری‌های عمومی هستند، که این مخالف اصول کمون‌های کمونیستی است. با این وجود، برخلاف آنارشیست، کمونیست‌ها از یک سیستم غیرسرمایه داری، برای تولید کالا و پرداخت دست مزد، حمایت می‌کنند.

اصالت فرد

در رابطه‌ای که بین منافع فرد و جامعه وجود دارد، اگر منافع جامعه را در نظر بگیریم، باعث قربانی شدن افراد می‌شود. لیبرالیسم بر پایه اندویدوآلیسم بنا شده است و اندویدوآلیسم در فارسی به صورت اصالت فرد یا فردگرایی ترجمه شده است. بر اساس این نظریه، اگر تأمین منافع فرد و آزادی‌های او در جامعه، به طور کامل صورت پذیرد، این امر خود به خود به تأمین مصالح اجتماعی نیز منتهی خواهد شد. محدود ساختن آزادی‌های فردی در هیچ صورت، صلاح نیست، بلکه تمام اختلالات در

⁶ Collectivism

⁷ Huntigton, Samuel, "The Clash of Civilization", Foreign Affairs, Vol. 72:3 (Summer), 1993, P. 40

زندگی انسانی از همین جا ناشی می شود که دولت یا هر مرکزیت متمرکز اجتماعی دیگر، به تضعیف فرد و تحدید آزادی عمل او مبادرت ورزد.

این دخالت در قالب قوانین و نظامات حقوقی که منجر به محدود ساختن آزادی‌های فردی به خصوص در زمینه اقتصادی می‌شود، سبب ایجاد فساد خواهد شد. بنابراین معتقدان به اندویدوآلیسم به طور کلی با نظارت و مداخله دولت در فعالیتهای اقتصادی مخالفت می‌کنند. اینان چون سرشت انسان را به طور طبیعی نیک می‌شناسند، لذا عقیده دارند که اگر او را به حال خود واگذارند، بسوی پاکی و نیکی حرکت خواهد کرد و اگر برخلاف مقتضای طبیعت، بخواهند حقوق طبیعی او را سلب کنند، باعث انحراف او از طبیعت اولیه‌اش که همانا پاکی و نیکی است خواهند شد.

فردگرایی یا فردباوری^۸ دیدگاه اخلاقی، فلسفه سیاسی، ایدئولوژی یا مرام اجتماعی است که بر ارزش اخلاقی فرد تأکید می‌کند.^۹ «فردیت» به یک تعبیر بدین معناست که هر آدمیزاد دارای خلوت و حریم خصوصی فیزیکی و روانی، و عقیده فردی و دیگر حقوق اساسی است، که در هر شرایطی می‌بایست محترم شمرده شوند. فردگرایان اعمال اهداف و خواسته‌های شخص را ترویج می‌کنند و بنابراین برای استقلال و اتکای به نفس ارزش قائل می‌شوند و از این دفاع می‌کنند که منافع فرد باید نسبت به حکومت یا یک گروه اجتماعی در اولویت باشد، و در عین حال با دخالت خارجی در امور شخصی توسط جامعه یا نهادهایی چون دولت مخالفت می‌کنند.

فردگرایی فرد را مرکز توجه خود قرار می‌دهد و بدین ترتیب «با این بنیان اساسی شروع می‌کند که فرد بشر در تقلا خود برای آزادی، دارای اهمیت اساسی است.» لیبرالیسم، اگزیستانسیالیسم و آنارشیسم، مثال‌هایی از جنبش‌های هستند که فرد بشر را چون واحدی مرکزی برای تحلیل در نظر می‌گیرند. بنابراین فردگرایی «حق فرد برای آزادی و رسیدن به استعدادهای نفس خویش» است. این لفظ همچنین برای اشاره به «کیفیت فرد بودن؛ فردیت» مربوط به داشتن «مشخصه فردی؛ یک ویژه‌خو» مورد استفاده قرار گرفته است، زین رو فردگرایی با منافع هنری و بومی و شیوه‌های زندگی که در آن گرایش برای خویش آفرینی وجود دارد و همچنین با مواضع فلسفی و اخلاقیات اومانستی مرتبط است، تا سنت یا دیدگاهها و رفتارهای توده‌ای مردمی. فردگرایی را می‌توان جهان‌بینی‌ای تصور کرد که فرد در مرکز آن قرار دارد. اهداف فردی، ویژگی‌های منحصر به فرد، فرمان راندن بر خویشتن، کنترل شخصی در عین احترام به فردیت دیگران و توجه به مسائل اجتماعی از خصوصیات این نوع جهان‌بینی است. جمع‌گرایی را نیز می‌توان وجود یک سری تعهدهای گروهی و متقابل میان اعضای گروه بدانیم که افراد موظف به اجرای آن‌ها هستند. اغلب پنداشته می‌شود آن‌چه در یک فرهنگ صادق است، برای تک‌تک افراد درون آن فرهنگ نیز درست می‌باشد. به عبارت دیگر افراد درون یک فرهنگ فردگرا، همگی فردگرا بوده (فرد محوری) و آنهایی که در فرهنگ جمع‌گرا زندگی می‌کنند، همگی جمع‌گرا هستند (جمع محوری). باید گفت که این دیدگاه همیشه صحیح نیست. تریاندیس و همکارانش در سال ۲۰۰۱ میلادی چندین فرهنگ را مطالعه کردند و به این نتیجه رسیدند که تنها حدود ۶۰٪ افرادی که در یک فرهنگ فرد گرا زندگی می‌کنند فرد محور هستند. در فرهنگ‌های جمع‌گرا نیز حدود ۶۰٪ از افراد جمع محور بودند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که بین خصوصیات یک فرهنگ و افراد درون فرهنگ مزبور، رابطه کاملاً مستقیم وجود.^{۱۰} هر انسان، ادراکی از وجود خویشتن دارد که آن را می‌توان هویت شخصی یا خود نام نهاد. مجموعه این تصورات، در یک کلیت کم و بیش منسجم وحدت می‌یابند و خودپنداشت فرد را می‌سازند. خودپنداشت مجموعه تصورات انسان درباره ویژگیهای درونی و برونی خویش است. همانگونه که انسان، واجد خودپنداشت فردی می‌شود، بتدریج واجد تصوراتی از جامعه و فرهنگی که در آن زیست می‌کند نیز می‌شود، که می‌توان آن را خودپنداشت جمعی نامید. خودپنداشت فردی ناظر به هویت شخصی و خودپنداشت جمعی ناظر به هویت جمعی و یا ملی است.

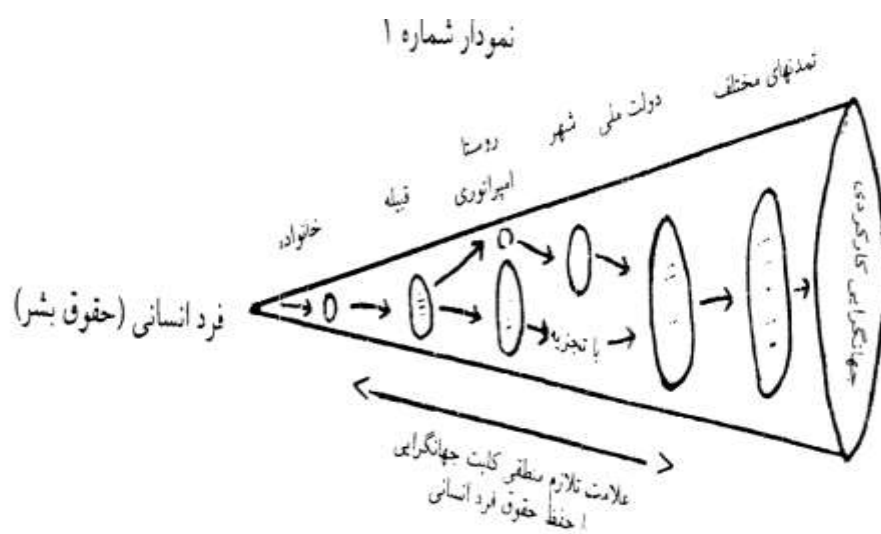
⁸ Individualism

⁹ Meiksins Wood, Ellen, *Mind and Politics: An Approach to the Meaning of Liberal and Socialist Individualism*. University of California Press, 1972, P. 6

^{۱۰} آیزنک، مایکل، مبانی شناخت انسان، ترجمه ب. کوشا، چاپ اینترنتی، ویرایش اول، ۱۳۸۷، ص ۷۷

در جوامع سنتی، متاسفانه تنها بدیلی که برای جمع‌گرایی شناخته و تصور می‌شود، غلبه با خودپرستی^{۱۱}، یا به زبان آشناتر «تکروی» است. تکروی البته مفهومی متفاوت از فردیت است؛ «فردیت» قبول این امر است که فرد دارای کرامت، حیطة شخصی و حقوق اساسی است. در حالی که «تکروی» به رسمیت شناختن این حقوق تنها برای خود (یا در نهایت نزدیکان خود) است و سلب آن از دیگرانی که معمولاً به چشم «رقیب» دیده می‌شوند.

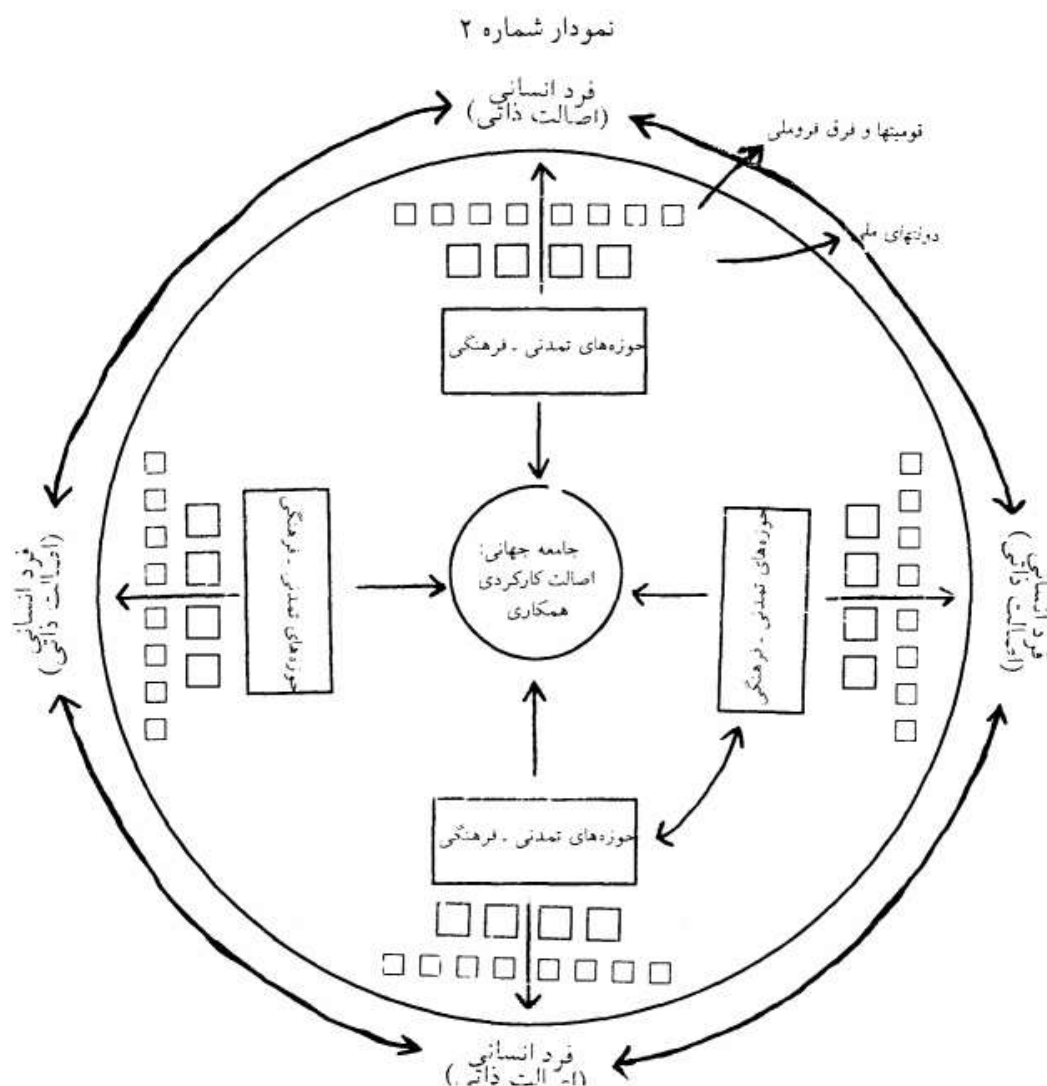
نمودار شماره ۱ سیر تاریخی تحول را در قالب گسترش فضای عملیاتی جوامع انسانی از سطح خانواده به سطح جهانی را نشان می‌دهد. همان طور که تصویر نشان می‌دهد، از ورای دولت ملی، فرد توانمندی فیزیکی دسترسی به سطح جهانی را یافته است. بدیهی است که این فرد انسانی سعی خواهد نمود از این پس، قدرت کنترل حکومت را بر خود معکوس کند و رعایت حقوق فردی و جمعی خود را بر آن تحمیل نماید.^{۱۲}



نمودار شماره ۲ خصلت ویژه نظم نوین جهانی به ساماندهی مسالمت آمیز ویژگی های قومی، فرقه ای، ملی، تمدنی و فرهنگی در قالب همگونی های مشترک کارکردی جهانی گرایش دارد. در واقع، نوعی جریان دو طرفه خاص گرایی و عام گرایی به ترتیب از حد فرد تا کلی ترین سطح بشری در جهان وجود دارد. هر چه به سوی حاشیه دایره و فردیت پیش می‌رویم، زمینه اختلاف و خاص گرایی افزون تر میشود. بر عکس هرچه به سوی مرکز حرکت میکنیم، زمینه های علم گرایی و همکاری افزون تر میشود. با فراهم آمدن امکانات، برای اولین بار، حقوق بشر، به معنای تضمین حقوق فردی و جمعی، به طور همزمان قابلیت تحقق پیدا کرده است.

¹¹ Egotism

¹² سیف زاده، سید حسین، " پژوهشی در نظریه پردازی سیاست خارجی"، نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۲۵، دی ماه ۱۳۶۹، ص ۲۸۳



پیشینه تاریخی اصالت فردی و اصالت جمعی

جایگاه حقوق فردی و جمعی در طیف‌های مختلف فکری در زمینه حقوق بشر، یکی از عناوین مهم در مباحث حوزه حقوق بشر و تنوع فرهنگی است. اختلاف اساسی در این زمینه میان طرفداران دکترین جهانشمولی و مخالفان این دیدگاه، که حامیان حقوق بشر و تنوع فرهنگی هستند، شکل گرفته است. نظام فکری غرب، لیبرالیسم را به عنوان سیستم سیاسی که به بهترین وجه می‌تواند حقوق بشر را تضمین کند معرفی می‌کند.^{۱۳}

این رهیافت لیبرال نسبت به حقوق بشر، از انگلستان قرن ۱۷ نشأت گرفت. یکی از منابع اصلی این تئوری «دو رساله در مورد حکومت» جان لاک بود که در سال ۱۶۸۹ منتشر شد. هدف این رساله‌ها، گسترش حقوق افراد و محدود کردن قدرت دولت (در پادشاهی انگلیس) بود. جان لاک می‌گوید: «همه افراد بشر طبیعتاً در وضعی برابر هستند و از قدرت و اقتدار حقوقی یکسانی برخوردارند و احدی بر احد دیگر ممتاز نیست و حقیقتی از این مسلم تر نیست که آدمیزادگان از یک گوهرند، همه

¹³ Etzioni, Amitai, "The Epigenesis of Political Communities at the International Level" in International Politics and Foreign Policy, ed. N. Rosenau (New York : Free Press) , 1967, P. 346

بطور یکسان در برابر مواهب طبیعت زاده می شوند و همه از استعدادهای یکسانی متمتعند. بنابراین باید نسبت به هم در وضعی برابر باشند و هیچ گونه فرمانروایی و فرمانبرداری میان آنان وجود نداشته باشد.^{۱۴}

آزادی طبیعی بشر عبارت از این است که از هرگونه قدرت زمینی مافوق رها باشد و تابع اراده یا اقتدار قانونی بشر دیگری نباشد، بلکه فقط از قانون طبیعت پیروی کند. به عقیده جان لاک: «دولت قدرتی است که هدفی جز محافظت از فرد ندارد.» این خط فکری توسط روسو نیز دنبال شد.

این ایده که موجودات بشری برابر و مستقل هستند، یک عنصر اساسی در شکل گیری مفهوم غربی حقوق بشر و هنجارهای بین‌المللی معاصر در زمینه حقوق بشر بوده است.

برای مثال اعلامیه استقلال ۱۷۷۶ ایالات متحده آمریکا بیان می دارد که: «ما این حقیقت را بدیهی می دانیم که کلیه انسان ها برابر آفریده شده اند و پاره ای حقوق مشخص اجتناب ناپذیر توسط خالق به آن ها اعطا شده است، از جمله حیات، آزادی و طلب خوشبختی.»

در همین راستا اصل یک اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه (۱۷۸۹) تصریح می کند که: «انسان ها آزاد آفریده شده اند و آزاد می مانند و در برخورداری از حقوق برابر هستند. تمایز اجتماعی می تواند بر اساس مفید بودن عمومی باشد.»

به همین صورت، ماده یک اعلامیه جهانی حقوق بشر که در سال ۱۹۴۶ توسط مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسید، تأکید می کند که: «کلیه موجودات بشری آزاد آفریده شده اند و در کرامت و حقوق برابر هستند.» این مفهوم فرد گرایانه حقوق بشر، در تقویت نقش فرد در حقوق بین‌الملل معاصر نیز بسیار موثر بوده است، به طوری که امروزه، فرد یک موضوع حقوق بین‌الملل است و نظر حقوقی سنتی که تنها دولت ها را موضوع حقوق بین‌الملل می دانست، دچار چالش شده است. در نتیجه افراد امکان دسترسی به محاکم بین‌المللی را یافته‌اند. برای مثال، پروتکل اختیاری میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، به افرادی که ادعا می کنند حقوقشان توسط دولت عضو پروتکل نقض شده است این حق را می دهد که به کمیته حقوق بشر شکایت کنند. در سطح منطقه ای نیز می توان به کنوانسیون اروپایی حقوق بشر اشاره کرد، که به موجب آن افراد می توانند به کمیسیون اروپایی حقوق بشر شکایت تسلیم کنند. براساس کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر، قربانیان نقض حقوق بشر می توانند به کمیسیون آمریکایی حقوق بشر شکایت کنند. منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم نیز مانند دو سیستم مذکور، یک کمیسیون آفریقایی حقوق بشر و مردم را تاسیس کرده است، که می تواند شکایات فردی را دریافت و بررسی کند. دکتربین‌المللی‌های جهان‌شمولی، بدانگونه که در غرب شکل گرفته‌اند، وجود برداشته‌های متعدد در خصوص حقوق بشر را رد می کنند. به عنوان مثال، دانلی که یکی از بارزترین نظریه پردازان در این زمینه است می گوید: «بیشتر سنت های فرهنگی و سیاسی غیر غربی، نه تنها واجد کارکرد حقوق بشری نیستند، بلکه خود مفهوم حقوق بشر نیز در آنها وجود ندارد. به عنوان یک واقعیت تاریخی، مفهوم حقوق بشر یک تولید تمدن مدرن غربی است.» این افراد معتقدند حقوق بشر برای جوامع غیر غربی بیگانه است. آن ها می گویند: «در جوامع غیر غربی آنچه مهم است وظیفه است نه حقوق»، در نتیجه مسائلی از قبیل مذهب، آموزش، بیان و حیات، نه بعنوان حقوق بشر، بلکه بعنوان وظایف تلقی می شوند. طرفداران دکتربین‌المللی‌های جهان‌شمولی در همین راستا ایده حقوقی جمعی یا حقوق نسل سوم را کاملاً رد می کنند.^{۱۵} برای مثال، «دانلی» ادعا می کند که حقوق بشر حقوقی هستند که موجودات بشری بخاطر بشر بودن دارا هستند. این بدان معنا است که موضوع حقوق بشر فرد است. بعبارت دیگر حقوق بشر نباید بعنوان حقوق گروه‌های اجتماعی بلکه بعنوان حقوق فرد تعبیر گردد. دانلی می گوید: «اگرچه جنبه های جمعی مهمی برای کلیه حقوق بشر وجود دارد و هرچند همه افراد تنها بعنوان اعضای گروه‌های اجتماعی چند نفره زندگی می - کنند، اما هریک از حقوق بشر ماهیتاً یک حق متعلق به فرد است.»^{۱۶} برطبق این نظریه حقوق جمعی نباید حقوق بشر نامیده شود، چرا که این حقوق یک مفهوم غیر صحیح و توهم آمیز را ارائه می کند که می تواند به یک تأکید بیش از حد بر وظایف

¹⁴ Parsons, Talcott, The social system, (Glencoe, Illinois), 1951, P. 58

¹⁵ Lerner, Daniel, The passing of Traditional Society, (Glencoe, The Free Press), 1958, P. 47

¹⁶ عبدالکریم، سروش، علم‌شناسی فلسفی، انتخاب و ترجمه، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۳۳۹

اجتماعی بینجامد. طرفداران جهان‌شمولی حقوق جمعی را به عنوان حقوقی خطرناک توصیف می‌کنند، زیرا این حقوق می‌توانند توسط رژیم‌های استبدادی برای توجیه رد حقوق بشر و آزادی‌های فردی مورد استفاده قرارگیرد. مقاومت نظریه جهان‌شمولی در پذیرش حقوق جمعی از این ایده ناشی می‌شود که ایده «همبستگی» که منبع این حقوق را تشکیل می‌دهد، از لحاظ حقوقی ایجاد حق نمی‌کند. برای مثال در مورد حق توسعه که یکی از مهمترین مصادیق حقوق جمعی است، دانلی معتقد است که «مسئولیت افراد جهت کمک به یک هم‌نوع و نیاز به عدالت، هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی، تنها یک تعهد اخلاقی برای تلاش جهت ارتقاء و تشویق توسعه ایجاد می‌کند، نه یک حق توسعه». مدافعین جهان‌شمولی حقوق بشر، همچنان ایده حق برخورداری از هویت فرهنگی را نیز نفی می‌کنند. این عقیده طرفداران جهان‌شمولی، که حقوق بشر یک ابداع غربی است، توسط بسیاری از محققین و تاریخ‌شناسان نقد شده است.^{۱۷}

این محققین در نوشته‌های متعدد خود سعی کرده‌اند اثبات کنند که کلیه جوامع، از لحاظ فرهنگی و تاریخی واجد مفاهیم حقوق بشر بوده‌اند. حقوقدان سنگالی «کبا مبابی» در مقاله‌ای که در مورد حقوق بشر در آفریقا نوشته است، تأکید می‌کند که نه تنها مفاهیم اصلی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی در آفریقای سنتی وجود داشته، بلکه مورد حمایت نیز بوده است. او می‌نویسد: «آفریقای قبل از استعمار، دارای یک سیستم مناسب از حقوق و آزادیها بوده است، هرچند که فهرست بندی و تنظیم مشخصی از این حقوق و آزادی‌ها آنگونه که امروز شناخته و تنظیم شده‌اند وجود نداشته است.»

به عقیده «کلاود ولج» استاد علوم سیاسی دانشگاه نیویورک، شش حق اساسی بطور گسترده‌ای در آفریقای سنتی مورد حمایت بوده‌اند: «حق زندگی، حق آموزش، حق آزادی رفت و آمد، حق دادرسی، حق کار و حق شرکت در منافع و تصمیم‌گیری‌های جامعه.»

برخی از محققین آفریقایی معتقدند که آفریقاییان برقراری این حقوق را بخاطر استعمار از دست دادند. این محققین می‌گویند: «استعمار به سابقه ضعیف حقوق بشر در آفریقا کمک کرده است. حقوق بشر بخشی از حقوق غربی نیست که به آفریقا آورده شده باشد. حکومت استعماری در آفریقا کاملاً استبدادی بود و میراث‌هایش در زمینه حقوق مدنی و سیاسی و امنیت شخصی و در اجرای حقوق قضایی به وضوح غیردمکراتیک بودند.» خودداری طرفداران دکتترین جهان‌شمولی از پذیرش حقوق جمعی نیز مورد نقد محققین کشورهای درحال توسعه قرار گرفته است. این گروه معتقدند که حقوق همبستگی پاسخی به چالش‌های جدیدی است که بشریت با آن روبه‌رو است. بنابر این شناسایی این حقوق برای بقای بشر اجتناب‌ناپذیر است. این اعتقاد وجود دارد که حقوق جمعی باید حقوق بشر تلقی شود زیرا «این حقوق به روش خاص خود آنچه را حقوق بشر انجام می‌دهند انجام می‌دهد.» مخالفین جهان‌شمولی اظهار می‌دارند که هنجارهای حقوق بشر بین الملل معاصر برای جوامع غیر فردگرا نامناسب هستند،^{۱۸} زیرا این هنجارها حقوق جمعی و وظایف فرد در قبال جامعه را نادیده می‌گیرند. برای مثال در دیدگاه اسلامی حقوق و وظایف اساساً جدایی‌ناپذیرند. براساس این نظر فرد یک بخش مجزا از جامعه نیست بلکه جزیی از آنست. در نظریات تعدادی از محققین آفریقایی نیز دیدگاه مشابهی مشاهده می‌شود. یکی از آفریقاشناسان برجسته فرانسوی می‌گوید: «زندگی در آفریقا به معنی ترک حق فردبودن، خاص بودن، رقیب بودن، خودخواه بودن، مهاجم بودن و پیروبودن است.» می‌توان گفت که یکی از تفاوت‌های اساسی بین برداشت‌های غربی و غیرغربی از حقوق بشر به نقش فرد در جامعه برمی‌گردد. در دمکراسی‌های لیبرال دارنده نهایی حقوق فرد بشری است. فرد در یک موقعیت واقعا مقدس قرار دارد. یک نگرانی دائمی نسبت به حیثیت فرد، ارزش، استقلال شخصی و مالکیت آن وجود دارد. غالب دانشمندان مسلمان نسبت به هنجارهای حقوق بشری بین‌المللی

^{۱۷} چارلز، رینولدز، وجوه امپریالیسم، ترجمه: سیف زاده، سید حسین، موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۵

^{۱۸} سابین، جرج، تاریخ نظریات سیاسی، ترجمه: بازارگادی، بهالدین، امیرکبیر، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۱، ص ۳۲

نقد وارد می کنند. آنها معتقدند که این هنجارها با ایجاد عدم تعادل میان حقوق افراد و جامعه با آموزه های اسلامی در خصوص فرد و اجتماع سازگار نیستند.^{۱۹}

در اندیشه اسلامی علاوه بر منافع فردی مصلحت جمعی نیز حائز اهمیت فراوان است. در مقدمه اعلامیه اسلامی حقوق بشر (اعلامیه قاهره) آمده است «شریعت اسلام» معنویات و ماده را با هم درآمیخت و عقل و قلب را هماهنگ ساخت و میان حقوق و وظایف موازنه بوجود آورد و بین حرمت فرد و مصلحت عمومی تلفیقاتی بوجود آورد و معیارهای قسط را میان طرفهای ذریبط برقرار کرد تا اینکه نه طغیانی باشد و نه زیانی». ^{۲۰} این خط فکری نزد دانشمندان آمریکایی لاتین نیز مشاهده می شود. آنها نیز معتقدند که حقوق فردی پراهمیت تر از حقوق اقتصادی و جمعی نیستند. دانشمندان آمریکای لاتین دیدگاه خود نسبت به حقوق بشر را به تعالیم فیلسوفان اسپانیایی از قبیل آلفونسو ال سابیو و فرانسیسکو و ویکتوریا ربط می دهند که پیش از جنبش روشنگری غربی می زیسته اند و بر حقوق جمعی بیش از حقوق فردی تأکید داشتند. بسیاری از رهبران کلیسا در آمریکای لاتین مفهوم فردگرایانه حقوق بشر که عمدتاً مبتنی بر سنت آنگلوساکسن است را نسبت به میراث فرهنگی خود بیگانه می دانند. جوامع آسیایی نیز رهیافت فردگرایانه نسبت به حقوق بشر را رد می کنند. برای مثال دکترین بودایی مفهوم زندگی مبتنی بر خویش یا اگو را رد می کند و بر ماهیت قدسی چیزها تأکید می کند. براساس این دکترین «هدف» یک فرد بودایی روشنگری نه تنها برای خود بلکه برای دیگران است، او همواره به رفاه یا آسایش دیگران می اندیشد. «دیدگاه های جوامع غیرغربی در خصوص اهمیت حقوق جمعی باعث شده تا انتقادات شدیدی نسبت به هنجارهای بین المللی موجود در زمینه حقوق بشر بعمل آید.^{۲۱}

بسیاری از این انتقادات متوجه اعلامیه جهانی حقوق بشر شده است به این دلیل که این اعلامیه به حقوق جمعی اشاره ای ندارد. این نکته مورد تأکید قرار گرفته است که حقوق بشر برای اینکه جهانی باشد باید مبتنی بر ارزش هایی باشد که مورد قبول گسترده ترین طیف سنت های فرهنگی باشد. در این راستا ارزش ها و نگرانی های جوامع غیرغربی از جمله حقوق جمعی باید در تعریف حقوق بشر گنجانده شود.

نظریه کانت و فردگرایی

کانت با دادن معنایی منفی، محدود و ذهنی به مفهوم آزادی، ایستاری تقریباً آکراه آمیز و فردگرایانه به دولت گرفت. به ظاهر، در نظام فکری کانت دولت جایی ندارد، به این دلیل ساده که انسان می تواند با عمل طبق قانون اخلاقی آزادی واقعی خود را تأمین کند. اما کانت هم تحت تأثیر روسو که دولت را ضروری دانسته بود از نیازمندی به اقتدار سیاسی سخن گفت. به گمان او دولت یگانه وسیله حمایت از فرد در برابر نتایج بد اقدامات دیگران، و مراقبت از آن است که اراده اخلاقی آزاد او به روشی مناسب و مؤثر کار کند. کانت برای ارائه چارچوبی بهتر و روشنتر برای این رهیافت، نظریه قرار اجتماعی را پذیرفت. او هم مانند روسو معتقد بود قرار اجتماعی اهمیت تاریخی ندارد، ممکن است واقعیت داشته یا نداشته باشد، اما مفهوم آن برای توجه به ماهیت دولت باید در نظر باشد. بدین ترتیب، کانت ماهیت مبتنی بر قرار اجتماعی دولت را به صورت عقلانی تفسیر کرد و گفت که مردم از راه قرار اجتماعی «آزادی بیرونی خود را واگذار می کنند تا به وفور به عنوان عضو دولت یا جامعه آن را دوباره پی بگیرند، آزادی بی بند و بار وحشیانه خود را ترک می کنند تا آزادی کامل را جای آن قرار دهند- آزادی در حد کمال، زیرا این آزادی آفریده اراده آزاد قانونگذار خودشان است؛ آزادی که شکل قانونی دارد، زیرا در حوزه حقوق یا قانون جا می گیرد».

^{۱۹} کنعانی، محمدطاهر و سیاه رستمی، هاجر و حسین نژاد، کتابیون، حقوق بین الملل بشر دوستانه ناظر بر حمایت از افراد در درگیری مسلحانه (مجموعه اسناد ژنو)، کمیته ملی حقوق بشردوستانه جمهوری اسلامی ایران، چاپ دوم، تهران، (۱۳۸۳)، ص ۳۶

^{۲۰} مجموعه مقالات همایش اسلام و حقوق بین الملل بشر دوستانه، گروه نویسندگان، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۶، ص ۶۷

^{۲۱} پیدایش، سید علی، «حقوق بشر دوستانه جنگ و جلوه هایی از حفظ حیثیت انسانی در رفتار رزمندگان با یکدیگر»، مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده حقوق، شماره ۳۹، ۱۳۸۳، ص ۴۵

کانت گفت دولت اصلاً شر ضرور یا غیرضرور، یا ابزار استعمار و سرکوبی نیست، بلکه کارگزاری خوب است که وظیفه اخلاقی کردن جامعه را بر عهده دارد؛ اما نمی تواند این وظیفه را مستقیم پیش ببرد و همه آنچه می تواند انجام دهد آن است که شرایط بیرونی مطلوب برای پیشبرد آن را از راه برطرف کردن مانع های زندگی خوب فراهم آورد.

کانت دولت را مجمع اعضای جامعه تعریف کرد که زمانی بنا به هدف قانون به صورت شهروندان متحد شدند. او ویژگی های جدایی ناپذیر شهروندی یا شرایط جامعه مدنی را چنین برشمرد:

۱. داشتن آزادی حقوقی: مردم از هیچ قانونی، مگر قانونی که به آن رضایت داده اند، اطاعت نمی کنند
۲. داشتن برابری مدنی: هیچ فردی بر فرد دیگر برتر نیست، مردم فقط از لحاظ قدرت اخلاقی فرق دارند
۳. داشتن استقلال مدنی: انسان موجودیت و بقای خود را مدیون اراده دلخواه شخص دیگر نیست؛ بلکه حقوق و توانایی های خود او به عنوان عضو جامعه سبب استقلال مدنی اوست.

۴. داشتن شخصیت مدنی: در مسائل حقوقی هیچکس نماینده شخص نیست و فقط خود او باید عمل کند کانت با این نظر مخالفت کرد که قانون فرمان حکمران است و او مجازات نقض آن را هم تضمین کرده است. او گفت حکمران در صادر کردن فرمان ممکن است زیر تأثیر خواست های خودخواهانه یا آرزوها و هوس های لحظه ای خود باشد، و بنابراین قانون با الزامات عقل ناب مغایرت پیدا کند. همین طور او با این عقیده مخالفت کرد که قانون حقیقی مبتنی بر عرف و عادات، سنت ها یا هرگونه پیشینی های دیگر است، و گفت عرف و سنت بارها اعمالی را مجاز دانسته است که با الزامات عقل ناب متضاد بوده اند؛ قانون حقیقی آن است که بر الزامات تعیین شده اراده عقلانی، هماهنگ با اصول پیشینی مبتنی باشد. تاریخ و تجربه شخصی نمی تواند راه های مطمئنی برای قانونگذاری باشند؛ فقط عقل است که فرمان عمل می دهد، حتی اگر برای چنان عملی هیچ نمونه قبلی نتوان یافت. کانت نظر دارد که قانون باید عام و کلی باشد و در مورد همه افراد و در همه زمان ها به کار رود.

اگر کانت در مورد خاستگاه و ماهیت دولت از روسو پیروی کرد، در مورد شکل های حکومت پیرو مونتسکیو بود. او هم برای حکومت سه شکل تعیین کرد: اتوکراسی، آریستوکراسی، و دموکراسی، و گفت بر پایه اینکه «تفکیک قوه قانونگذاری از قوه اجرایی وجود داشته باشد یا نه» حکومت یا جمهوری است یا استبدادی. در عین حال به نظام پادشاهی احترام گذاشت و کوشید خصلت استبدادی اقتدار سلطنتی را توجیه کند. او از واگذاری اختیار قانونگذاری به یک مجمع نمایندگی، که اعضای آن به حق رأی گسترده آزادانه انتخاب شده باشند جانبداری کرد. بخش عمده این اندیشه ها دموکراتیک و مخالف با اصول اقتدارگرایی در حکومت بود. بنابراین می توان گفت که کانت متفکری اقتدارگرا نبود، با این حال، برخی آموزه های سیاسی دیگری را به روشنی بیان کرد که مایه ها و اصول بسیاری از نظریه های اقتدارگرایی در آن ها وجود داشت و دشمنان دموکراسی آن ها را گسترش و رشد داده بودند. این اصول کدام بودند و کانت آن ها را چگونه بیان کرد؟

نخست، پایه و بنیاد دولت لزوماً رضایت نیست. جانبداران نظریه قرار اجتماعی اعلام کرده بودند هر حکومتی که از قدرت مردم برنیامده باشد خود به خود غیرقانونی است. کانت از این نظر انتقاد کرد و گفت که خاستگاه دولت رضایت آزاد حکومت شونده نیست؛ برای قانونی یا غیرقانونی بودن دولت رضایت ضرورت ندارد. خاستگاه دولت هر چه باشد، وظیفه فرد اطاعت از قوانین دولت است، قدرت برتر دولت نسبت به اتباع فقط حقوق دارد نه تکلیف.

دوم، کانت با حق مقاومت کاملاً مخالف بود و گفت اگر قانون اساسی ناقص است، حکمران باید آن را تغییر دهد نه مردم. وجود دولت برای تحقق هدف اخلاقی انسان چنان ضروری است که هیچ حق مقاومت یا شورش و انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد.

قانون «مقدس و غیرقابل نقض» عقل انسان را به تأسیس دولت برمی انگیزد، نه اجتماعی بودن طبیعی انسان، یا طبع اجتماعی او. به نظر کانت، برانداختن و اعدام کردن حکمران به طور طبیعی «گناهی غیراخلاقی و جبران ناپذیر، مانند گناه به روح القدس است، که الهیان درباره آن گفته اند که در این و آن جهان هرگز بخشودنی نیست.

سوم، کانت گفت اراده عمومی ممکن است در یک شخص تجسم یابد و توسط او نمایندگی شود. بنابراین، به نظر کانت اراده عمومی شهروندان لزوماً به معنای فرمانروایی دموکراتیک نبود، و یک نفر یا گروهی می توانستند به همان اندازه مجلس انتخابی مردم ارائه کننده مؤثر اراده عمومی باشند. حکمران همیشه باید به سود جامعه قانون گذارد و در این حالت قانونگذاری با اراده عمومی هماهنگ است. بدین ترتیب، پادشاهی مستبد یا دیکتاتوری که برخلاف خواست های آشکار اکثریت اتباع خود عمل می کند، هنوز می تواند ادعا کند که اراده عمومی را بیان می کند.

در سنجش نظر سیاسی کانت باید گفت که اندیشه سیاسی او درباره دولت و حکومت، ترکیب آشفته ای از فردگرایی و ایده آلیسم بود. او با نگاه به انسان به عنوان هدفی در خود و دفاع دلیرانه از ارزش استقلال و شخصیت او، فردگرایی پرشوری از آب درآمده بود، اما به سبب دادن خصلت اخلاقی به دولت و تعیین عرصه منفی فعالیت آن، در سنت ایده آلیستی قرار گرفت. رهیافت فردگرایانه با رهیافت ایده آلیستی نمی تواند ترکیب شود، زیرا خصلت تنواری جامعه را که انسان در آن زندگی و عمل می کند، رد می نماید. پس ترجیح نظام حکومتی پادشاهی و رد حق انقلاب همراه با دولت گرایی، استبدادگرایی و اقتدارگرایی نسبی کانت، دفاع او از آزادی فردی را از بین برد.

کانت بین فردگرایی سده هیجدهم و ایده آلیسم سده بعد در نوسان بود و به علت همین نوسان بین دو مفهوم متفاوت ناکام شد. ووگان نوشت: «در ذهن کانت بین عدالت و آزادی فردی تضادی نبود. او راه درست سازش بین آن دو را نمی شناخت، و بسیار محترم تر از آن هم بود که یکی را قربانی دیگری کند.»

پیشبرد حقوق بشر و روند مردم سالاری در روابط خارجی

اتحادیه اروپا به منظور پیشبرد اهداف حقوق بشر و روند مردم سالاری در روابط خارجی از ابزارهای مختلفی استفاده میکند. برخی از این ابزارها همان ابزارهای دیپلماسی و سیاست خارجی سنتی مانند اعلامیه ها، اقدامات سیاسی (از طریق نمایندگی های دیپلماتیک در کشورهای ثالث) و نیز قطعنامه ها و مداخلات در چارچوب سازمان ملل هستند. علاوه بر این، اتحادیه اروپا از طریق برنامه های مختلف همکاری و کمک که در کشورهای ثالث اجرا میکند و از طریق گفت و گوی سیاسی که با آنها انجام می دهد، به پیشبرد حقوق بشر و روند دموکراسی می پردازد. برای این کار، اتحادیه اروپا از مبنای حقوقی خاصی پیروی میکند که به نام «بند حقوق بشر» شناخته می شود و در تقریباً تمام موافقت نامه های اتحادیه اروپا با کشورهای ثالث، به عنوان مولفه اساسی، گنجانده می شود.^{۲۲} مکاتبات سال ۲۰۰۱ بین کمیسیون و شورا و پارلمان اروپا سه اولویت مشخص را تعیین میکند که از طریق آن کمیسیون اروپا میتواند به نحوی مؤثر به پیشبرد حقوق بشر و روند مردم سالاری بپردازد:

۱. پیشبرد سیاست های منسجم و سازگار در حمایت از حقوق بشر و روند مردم سالاری،

۲. دادن اولویت بیشتر به حقوق بشر و روند مردم سالاری در روابط اتحادیه اروپا با کشورهای ثالث و اتخاذ رویکردی فعال

تر به خصوص از طریق استفاده از فرصت های فراهم شده در نتیجه گفتگوی سیاسی، کمک تجاری خارجی و ...،

۳. اتخاذ رویکردی راهبردی به طرح اروپای مردم سالاری و حقوق بشر و انطباق برنامه ها و پروژه ها در این زمینه با

تعهدات اتحادیه اروپا در زمینه حقوق بشر و مردم سالاری.^{۲۳}

حقوق بشر و مردم سالاری به عنوان هدف سیاست خارجی و امنیتی مشترک

در چارچوب سیاست خارجی و امنیتی مشترک، اتحادیه اروپا ابزارهای متنوعی برای پیشبرد حقوق بشر و روند مردم سالاری فراهم کرده است. از بین آنها میتوان به رهنمودهای خاصی اشاره کرد که به گونه ای طراحی و انتخاب شده اند تا چارچوبی برای حفاظت از پیشبرد حقوق بشر در کشورهای ثالث باشند. سیاست مشترک به اتحادیه امکان میدهد هر کجا لازم است دست به اقدام مشترک سریعی بزند که ممکن است شامل اقدام سیاسی رسمی نسبت به کشور ثالث در مورد خاصی از تجاوز به حقوق بشر باشد. این ابزارها امکان اقدام سریع و منسجم در سطح اتحادیه اروپا را هنگامی که افرادی در کشورهای ثالث در

²² M. Cherif, Bassiouni, " International Recognition of Victims' Rights " Human Rights Law Review), 2006, P. 216

²³ Focarelli, "Denying Foreign State Immunity for Commission of International Crimes: The Ferrini Decision", 54 International Comparative Law Quarterly, 2005. P. 958

معرض خطر باشد فراهم می‌آورند.^{۲۴} اتحادیه اروپا دارای ابزارهای چندی برای پیشبرد حقوق بشر در کشورهای ثالث است. این ابزارها شامل شش رهنمود اتحادیه اروپا در رابطه با حقوق بشر است که مربوط به مسائل با اهمیت خاص برای کشورهای عضو اتحادیه اروپا است که توسط شورا از سال ۱۹۹۸ به بعد تصویب شده است. این رهنمودها معطوف به مسائلی مانند مجازات مرگ (مصوب ۱۹۹۸)، رهنمودهای اتحادیه اروپا در مورد گفت و گوهای حقوق بشر (۲۰۰۱)، شکنجه و سایر رفتارها یا مجازات‌های بی‌رحمانه، غیر انسانی یا تحقیر آمیز (۲۰۰۱)، کودکان و درگیری‌های مسلحانه (۲۰۰۳)، مدافعین حقوق بشر (۲۰۰۴) و پیشبرد قانون بشردوستانه بین‌المللی (۲۰۰۵) است.

تامین هزینه فعالیت‌هایی که هدف آن پیشبرد حقوق بشر و روند مردم سالاری است

بر اساس طرح پارلمان اتحادیه اروپا در سال ۱۹۹۴، هدف اصلی طرح اروپایی مردم سالاری و حقوق بشر، پیشبرد حقوق بشر و مردم سالاری و پیشگیری از درگیری در کشورهای ثالث از طریق تامین مالی فعالیت‌هایی است که هدف آنها دستیابی به این اهداف است. در سال ۲۰۰۴، طرح اروپایی دموکراسی و حقوق بشر هزینه پروژه‌هایی به ارزش بیش از ۱۰۰ میلیون یورو در ۳۲ کشور جهان را تامین کرد.^{۲۵} باید توجه داشت که نیاز به حکومت برای اداره زندگی بشر برای هیچ خردمندی قابل تردید و انکار نبوده و نیست. اما پذیرش این واقعیت، نه تنها مشکلی را حل نمیکند، که آغازگر پیدایش پرسش‌های فراوان است. پرسش‌هایی که در طول قرن‌های متمادی ذهن کنجکاو و اندیشه نقاد بشر را به سوی خود مشغول داشته و علوم جذاب و پردامنه‌ای چون فلسفه سیاست و حقوق را پدیدار ساخته.^{۲۶}

بررسی تحلیلی مردم سالاری یا حاکمیت

نخستین و اصلی‌ترین پرسش، پس از پذیرش اصل لزوم برپایی حکومت آن است که حاکم کیست و چگونه باید حکومت کند. طبع‌رهایی طلب و فزونی خواه فرزند آدم، گرچه خود را ناچار به قبول محدودیت‌ها و پیروی از قواعد حاکم میبندد اما همواره از خود پرسیده است که چه کسی و چرا میتواند آزادی‌های مرا محدود ساخته و با وضع قوانین و لازم‌الاجرا کردن آن دایره خواست و انتخاب شهروندان را تنگ و کوچک کند. به چه دلیل اراده تقنینی و یا اجرایی کسی به عنوان حاکم بر اراده و آزادی فردی مقدم باشد. منبع این قدرت و منشأ این برتری چیست؟ این پرسش‌هنگامی که در حوزه تقنین مطرح میشود، مباحث مربوط به منابع حقوق را بنیان می‌نهند و آنگاه که در عرصه سیاست و فلسفه حکومت خودنمایی میکند، گفت و گوهایی تحت عنوان «منبع مشروعیت» را در پی دارد و از این رو دیرینه این مباحث به درازا و قدمت تاریخی پیدایش آن پرسش‌ها، یعنی تفکر انسانی، است. در پاسخ به این سوال که چرا و چه کسی حق حکمرانی بر جامعه بشری را دارد، ذهن ساده و فطرت انسان، او را به قدرتی برتر حواله میدهد که به صرافت میدانست که اصل خلقت و وجود وی نیز از همان جا نشأت گرفته است (رومبوتس و وندگینست ۲۰۰۳-۲۰۰۲: ۷۵).^{۲۷} به همین جهت کهن‌ترین اعتقاد در باب سرچشمه قدرت، منشأ ماورا الطبیعه‌ای از آن است که بر اساس آن قدرت فرمان‌روایان منبعت از خالق و آفریننده جهان هستی است و اراده ذات پروردگار در سپردن کار فرمانروایی و سرچشمه قدرت به فرد یا به گروه یا طبقه ویژه‌ای مدخلیت دارد. این همان نظریه‌ای است که در چارچوب حقوق الهی، به عنوان حاکمیت تئوکراتیک مشهور شده است و البته در طول تاریخ سه شکل متفاوت به خود گرفته است.^{۲۸}

²⁴ De Sena, P. and De Vittor, F., "State Immunity and Human Rights: The Italian Supreme Court decision on the Ferrini Case", 16 European Journal of International Law, 2005, P. 112

²⁵ Chiara, Gillard Emanuela, "Reparation for Violations of International Humanitarian Law" International Review of Red Cross, (2003, P. 534

²⁶ آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، چاپ پنجم، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۲

²⁷ Rombouts, Heidy and Vandeginste, Stef "Reparation for Victims of Gross and Systematic Human Rights Violations: The Notion of Victim", Third World Legal Studies, 2002-2003, P. 75

²⁸ قاضی، ابولفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، جلد ۱، چاپ ۶، انتشارات دانشگاه تهران، (۱۳۷۵)، ص ۲۳۱

اما با گذشت زمان، آلوده شدن فطرت ها و عملکرد ناصواب حاکمانی که با کنار نهادن فرمانروایان راستین الهی، به ناحق از این پشتوانه فکری سود می‌جستند، این نظریه محجور واقع شد و جای خود را به اندیشه‌هایی داد که با فرض حذف نقش ماورا الطبیعه ای در حکومت به دنبال پاسخی دیگر می‌گشتند. این چرخش که در نوع تکامل یافته خود حذف دین از زندگی اجتماعی و محدود کردن آن به جنبه‌های فردی سکولاریسم نامیده می‌شود، گرچه گاه ناشی از الحاد و سوفهم و نیت بوده است؛ اما در بسیاری از موارد نتیجه همان سو استفاده‌های زشت و کارکردهای ناموجهی است که از آن یاد شد. در نهایت گروهی تحت تاثیر گذشته فکری به دنبال فردی گشتند که ذاتاً از دیگران برتر است و حق فرمانروایی و نظارت و محدود سازی آزادی‌های انسان را دارا باشد که به آن یکه سالاری یا اتوکراسی گفته می‌شود در مقابل گروهی دیگر کوشیدند تا اندکی از فردگرایی فاصله بگیرند، آریستوکراسی یا مهمان سالاری نتیجه تلاش این گروه بوده است و به معنی حکومت سر آمدان است و در نهایت دسته سومی تابع مردم سالاری یا دموکراسی هستند آنها دلیلی نمی‌بینند که فرد یا گروهی برتر از دیگران باشد و همه مردم را در حق حکومت مساوی میدانستند به گونه‌ای که اگر فرض کنیم که دولت از ده هزار شهروند ترکیب یافته باشد سهم هر عضو کشور یک ده هزارم قدرت حاکم است.^{۲۹}

چشم انداز کمیسیون حقوق بین‌الملل به جایگاه افراد

گرچه برخی اسناد مورد تصویب کمیسیون در بردارنده دیدگاه‌هایی در ارتباط با تحلیل جایگاه افراد به عنوان متمتعین از حقوق در حقوق بین‌الملل می‌باشد، با این حال به سختی می‌توان مدعی بود که کمیسیون رهیافت جامعی را در این خصوص اتخاذ کرده است. از این رو، نمی‌توان اظهار داشت که چشم انداز کمیسیون در این رابطه از انسجامی کامل برخوردار است، با این وصف برخی تلاش‌ها از سوی نویسندگان نیز برای نشان دادن عدم انسجام در کار کمیسیون در این خصوص احتمالاً راه افراط را پیموده است. در سال ۲۰۰۱ کمیسیون اشاره صریحی به وجود حقوق اعطایی به افراد مطابق حقوق بین‌الملل نمود. این امر در بند ۲ ماده ۳۳ طرح مواد مسوولیت دولت‌ها و نظرات تفسیری مربوط به آن صورت پذیرفت.^{۳۰} مطابق این بند، افراد می‌توانند حقوقی را در اثر مسوولیت دولت به دست آورند. بخش دوم مواد راجع به مسوولیت دولت این گونه بیان شده که «بدون مخدوش ساختن هر گونه حقی-ناشی از مسوولیت بین‌المللی یک دولت- که ممکن است مستقیماً به یک فرد یا موجودیتی غیر از یک دولت تعلق داشته باشد. ماده ۴۸ همین طرح اشعار می‌دارد که در موارد نقض تعهدات عام الشمول، هر دولتی می‌تواند به مسوولیت دولت دیگر استناد نماید. به عبارت دیگر اجرای تعهد به جبران خسارت می‌تواند «از سوی... ذینفعان تعهد نقض شده» مطالبه شود. واضح است که این ذینفعان می‌توانند افرادی باشند که برای مثال حقوق بشری آنها نقض شده است.^{۳۱} شایان ذکر است که دیوان بین‌المللی دادگستری هرگز به چنین عباراتی اشاره نداشته است که هر دولتی بتواند به نقض تعهدات عام الشمول از سوی دولت دیگر استناد نماید که در این حالت افراد بتوانند به عنوان ذینفع در نظر گرفته شوند. با این وجود، زمانی که درخواست دولت‌های مدعی وقوع نسل‌زدایی^{۳۲} یا تبعیض نژادی را به خصوص در ورود زیان به اتباع شان به دقت مورد بررسی قرار می‌دهیم، دیوان بیان نمی‌کند که صرفاً به دلیل وجود اتباع مزبور یا نام بردن از آنها دعوی اقامه شده قابل پذیرش است، بلکه از دیدگاه دیوان دولت‌ها حمایت دیپلماتیک را اعمال می‌نمایند.^{۳۳} یک روش متفاوت در ارتباط با بخشی از دعوی متقابل اوگاندا علیه کنگو از سوی دیوان اتخاذ شد. هر چند که در این ادعا به طور مشخص حقوق بشر مد نظر بود اما دیوان ادعای اوگاندا را بر اساس «استاندارد حداقل بین‌المللی مربوط به رفتار با اتباع خارجی که در سرزمین یک دولت حضور دارند»، مورد بررسی قرار داد و از این رو اقدام اوگاندا را در «اعمال حق خویش در حمایت دیپلماتیک از اتباعش»

^{۲۹} همان، ص ۱۹۷

^{۳۰} Yearbook of the International Law Commission (2001), vol. ii, Part Two

^{۳۱} This was expressly stated in the commentary

^{۳۲} Genocid

^{۳۳} One may refer to the judgments in the *Bosnia v. Serbia, Croatia v. Serbia and Democratic Republic of Congo v. Rwanda* cases and to the order for provisional measures in the *Georgia v. Russian Federation* case, all not yet reported

مرتبط دانست. این قسمت از رأی که منجر به رد ادعای اوگاندا شد، انتقاد قاضی «برونو سیما» را در نظریه جداگانه اش در پی داشت. تعریف حمایت دیپلماتیک که طی موادی با همین موضوع در سال ۲۰۰۶ مورد تصویب کمیسیون قرار گرفت، این ایده را به ذهن متبادر ساخت که فردی که دولت متبوعش به نفع وی حمایت دیپلماتیک را اعمال می کند، موجودیتی آسیب دیده است. ماده ۱ همین مواد به دولتی اشاره دارد که به «مسئولیت دولت دیگر به دلیل خسارت وارده این دولت به شخص حقیقی یا حقوقی دولت پیشین بر اساس یک عمل متخلفانه بین المللی استناد می کند»^{۳۴}. نظر تفسیری ماده مزبور اظهار می دارد که دولت اجرا کننده حمایت دیپلماتیک به دنبال حمایت از حقوقی است که مربوط به افراد است^{۳۵}. در رأی «Diallo» دیوان دریافت که حقوق بین الملل عرفی این تعریف را در خود منعکس کرده است^{۳۶}. زمانی که دولت متبوع، حمایت دیپلماتیک را از طرف برخی از اتباعش اعمال می کند، جبران خسارت باید به نفع افراد ذریبند درخواست شود، حتی اگر این گونه برداشت شود که خود دولت متبوع نیز در قالب مفاد ماده ۴۲ مسئولیت دولت، زیان دیده تلقی می گردد^{۳۷}. اصولاً این افراد هستند که (در اثر نقض حقوق بشر) متأثر شده اند و قاعدتاً هر گونه جبرانی باید خسارت های آن ها را پوشش دهد. زمانی که دولت متبوع نیز قربانی نقض قرار می گیرد، مواد مسئولیت دولت دلالتی بر این موضوع ندارند که جبران خسارت ضرورتاً فقط به دلیل منفعت آن دولت، مورد ادعا قرار می گیرد^{۳۸}. گر چه کمیسیون در مواد مسئولیت دولت به طور جامع تری افراد زیان دیده را به عنوان ذینفعان مد نظر قرار داده است، با این حال متن مواد مزبور باید تصریح می کرد که جبران خسارت برای افراد از سوی دولت متبوع فقط تا جایی قابل تعقیب است که آسیبی به اتباع آن دولت رسیده باشد. به علاوه در مواد مربوط به حمایت دیپلماتیک، کمیسیون باید انسجام بیشتری را در خصوص تعریف ارائه شده در ماده ۱ به خرج دهد. این ماده باید از آنچه که در ماده ۱۹ همین مواد بیان شده فراتر رود، مبنی بر این که دولت هایی که حق حمایت دیپلماتیک را دارا هستند «باید تا جایی که امکان پذیر است نظرات افراد آسیب دیده را در خصوص... جبران خسارت مد نظر قرار دهند» و «هر گونه غرامتی را که از دولت مسوول بابت آسیب وارده به دست می آوردند به افراد زیان دیده منتقل نمایند»^{۳۹}. تا جایی که ادعایی مربوط به ورود زیان به یک فرد مطرح باشد، کمیسیون باید بیان می کرد که جبران خسارت بایستی متعلق به شخص زیان دیده باشد.

دادگاه اروپایی حقوق بشر

دادگاه اروپای حقوق بشر به عنوان یک مکانیسم اجرایی پس از تصویب کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و آزادی های اساسی افراد در سال ۱۹۵۳، ایجاد شد. پس از تقریباً ۵۰ سال فعالیت، دادگاه توانسته تاثیر بسیار مهمی در اجرای استانداردهای حقوق بشر در اتحادیه اروپا داشته باشد. ضمن اینکه آراء صادره از دادگاه به عنوان یک منبع حقوقی در سیستم قانونی دولت های عضو مورد استناد قرار می گیرد. در واقع دولتهای عضو پایبندی خود را به آراء دادگاه چنانکه در طول این رساله می آید، به انحاء مختلف نشان داده اند. از سوی دیگر حقوق بنیادین افراد حقوقی هستند که بر اساس اجماع بین المللی حقوقی غیر قابل سلب و نقض، حتی در وخیم ترین شرایط تلقی شده و مورد قبول قرار گرفته اند. با توجه به اهمیت یافتن جایگاه افراد در عرصه حقوق بین الملل و توجه روزافزون به استانداردهای حقوق بشری و نیز قدرت یافتن مکانیسم های بین المللی و منطقه ای در زمینه اجرا و تضمین حقوق بشر این رساله بر آن است که به رویه قضایی دادگاه اروپایی حقوق بشر به عنوان یک ساز و کار اجرایی در اتحادیه اروپا و در ارتباط با تضمین حقوق بنیادین افراد به ویژه آن دسته از حقوق غیر قابل تعلیق حتی در شرایط جنگ بپردازد.

³⁴ UN Doc A/61/10, at 24

³⁵ Ibid., at 25 (para. 4)

³⁶ Not yet reported, at para. 39

³⁷ Yearbook of the International Law Commission (2001), vol. ii, Part Two. supra note 1, at 117

³⁸ This was suggested by Papa, 'Protezione diplomatica, (2008) diritti umani e obblighi erga omnes', 91 Rivista di Diritto Internazionale

³⁹ - UN Doc A/61/10, at 94

نتیجه‌گیری

تفاوت بنیادین دو مکتب فردسالاری و جامعه‌سالاری به صورت امروزی به معنای قبول یکی و رد دیگری نیست. همان طور که دیده می‌شود در سال‌های اخیر سیر تکامل حقوق بین‌الملل از سوی جمع‌گرایی و توجه به دولت‌ها به سمت فردگرایی و توجه به افراد حرکت داشته است و این به راحتی در اسناد بین‌المللی و کنوانسیون‌های بین‌المللی قابل رویت است.

در نظریه اصالت فرد این فرد است که حقیقت اولی و موجودیت اساسی را تشکیل می‌دهد. محور حیات اجتماعی نیز فرد است. انسان حیوانی اجتماعی است، از این جهت که قابلیت تحمل تنهایی را ندارد و قادر نیست منفرداً احتیاجات خود را برآورده نماید. پس زندگی جمعی ضرورتی است که غالباً با سعادت همراه است. اجتماع، ارزش‌های مدنیت را حفظ، و مزایای آن را میان افراد خویش توزیع میکند. در اجتماع نیز هدف عالی، همان فرد است و همه چیز تابع مصالح وی میباشد. اجتماع واقعیت فرعی و وجود تبعی است، اجتماع بر این است که، برای هر فرد امکان زیستن و کامل شدن را به مقتضای طبیعت خاص وی تامین می‌کند.

بر عکس نظریه اصالت جمع، به جای اینکه جماعات بشری را به اجتماع سلول‌های تشکیل دهنده بدن، تشبیه کنیم و هر یک از این سلول‌ها را به اعتدال بدن، که منظور اصلی است، وابسته بدانیم، میتوانیم آن را به اجتماع تابلوه‌هایی که یک نمایشگاه نقاشی را تشکیل میدهند تشبیه کنیم که منظور اصلی آن، مورد توجه قرار گرفتن هر یک از آنها به تنهایی است و هرگز مقصود اصلی و اساسی حسن ترتیب و اعتدال عمومی آن‌ها نیست.

میتوان ادعان داشت وظیفه زمامداران عبارت است از: حفظ علایق اجتماعی که برای نمود و تکامل هر انسان لازم است.^{۴۰} حکومت به خاطر مردمی که آن را به وجود آورده اند وجود دارد. هدف حکومت، خیر اجتماع و رفاه مردم تحت فرمان‌روایی است.^{۴۱}

سازمان‌های بین‌المللی، کنوانسیون‌ها و از همه مهم‌تر اتحادیه اروپا با راه‌اندازی دادگاه اروپایی حقوق بشر نقش بسزایی در فردمحوری در جامعه نوین بین‌المللی داشته است طوری که وقتی به قواعد و بدنه اصلی این اسناد نگاه میکنیم توجه حقوق بین‌الملل از سمت دولت‌ها به سوی افراد جلب شده است در صورتی که در گذشته تنها تابعان حقوق بین‌الملل دولت‌ها بودند امروزه نقش افراد به مراتب پررنگ‌تر شده است.

فهرست منابع

- آشنایی با مکاتب و اصطلاحات عقیدتی و سیاسی، دفتر برنامه ریزی و کتب درسی، (۱۳۹۱).
- آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، چاپ پنجم، انتشارات مروارید، تهران، (۱۳۷۸).
- آیزنک، مایکل، مبانی شناخت انسان، ترجمه ب. کوشا، چاپ اینترنتی، ویرایش اول، (۱۳۸۷).
- چارلز، رینولدز، وجوه امپریالیسم، ترجمه: سیف زاده، سید حسین، موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، (۱۳۷۱)
- پیدایش، سید علی، "حقوق بشر دوستانه جنگ و جلوه‌هایی از حفظ حیثیت انسانی در رفتار رزمندگان با یکدیگر"، مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده حقوق، شماره ۳۹، (۱۳۸۳)
- حمایت از افراد در درگیری مسلحانه (مجموعه اسناد ژنو)، کمیته ملی حقوق بشردوستانه جمهوری اسلامی ایران، چاپ دوم، تهران.
- ساباین، جرج، تاریخ نظریات سیاسی، ترجمه: بازارگادی، بهال‌الدین، امیرکبیر، چاپ سوم، تهران، (۱۳۵۱).
- عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، نشر نی، تهران، (۱۳۷۱)

^{۴۰} موریس، دوورژه، رژیم‌های سیاسی، ترجمه ناصر صدر الحفظی، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران، (۱۳۵۲)، ص ۶۶

^{۴۱} عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، نشر نی، تهران، (۱۳۷۱)، ص ۱۹۴

- عبدالکریم، سروش، علم شناسی فلسفی، انتخاب و ترجمه، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، (۱۳۷۲)
- قاضی، ابولفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، جلد ۱، چاپ ۶، انتشارات دانشگاه تهران، (۱۳۷۵)
- کنعانی، محمدطاهر و سیاه رستمی، هاجر و حسین نژاد، کتابیون، حقوق بین الملل بشر دوستانه ناظر بر حمایت از افراد در درگیری مسلحانه (مجموعه اسناد ژنو)، کمیته ملی حقوق بشر دوستانه جمهوری اسلامی ایران، چاپ دوم، تهران، (۱۳۸۳).
- مجموعه مقالات همایش اسلام و حقوق بین الملل بشر دوستانه، گروه نویسندگان، چاپ اول، زمستان (۱۳۸۶)
- موریس، دوورژ، رژیم های سیاسی، ترجمه ناصر صدر الحافظی، شرکت سهامی کتاب های جیبی، تهران، (۱۳۵۲)
- سیف زاده، سید حسین، "نظم نوین جهانی: دوران تلفیق فردگرایی و نهادگرایی" مرکز اطلاعات علمی، (۱۳۸۹).
- سیف زاده، سید حسین، "پژوهشی در نظریه پردازی سیاست خارجی"، نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۲۵، دی ماه (۱۳۶۹)
- Burkhaliber, Richard, "Two Centuries of World Order", Time, (1992).
- Chiara, Gillard Emanuela, "Reparation for Violations of International Humanitarian Law" International Review of Red Cross, (2003).
- De Sena, P. and De Vittor, F., "State Immunity and Human Rights: The Italian Supreme Court decision on the Ferrini Case", 16 European Journal of International Law, (2005).
- Etzioni, Amitai, "The Epigenesis of Political Communities at the International Level" in International Politics and Foreign Policy, ed. N. Rosenau (NewYork : Free Press) , (1967).
- Focarelli, "Denying Foreign State Immunity for Commission of International Crimes: The Ferrini Decision", 54 International Comparative Law Quarterly, (2005).
- Hofmann, Professor Rainer, "Compensation for Victims of War" International Law Association, Rio De Janeiro Conference, (2008).
- Huntington, Samuel, "The Clash of Civilization", Foreign Affairs, Vol. 72:3 (Summer), (1993).
- Lerner, Daniel, The passing of Traditional Society, (Glencoe, The Free Press), (1958)
- M. Cherif, Bassiouni, "International Recognition of Victims' Rights" Human Rights Law Review), (2006)
- Meiksins Wood, Ellen, *Mind and Politics: An Approach to the Meaning of Liberal and Socialist Individualism*. University of California Press, (1972).
- Parsons, Talcott, The social system, (Glencoe, Illinois) , (1951).
- Rombouts, Heidi and Vandeginste, Stef "Reparation for Victims of Gross and Systematic Human Rights Violations: The Notion of Victim", Third World Legal Studies, (2002-2003).
- Schmidt, Petra, Japan's Wartime Compensation: Forced Labour Asia-Pacific Journal on Human Rights and the Law 2, (2000).
- UN Doc A/61/10, at 24
- Yearbook of the International Law Commission, vol. ii, Part Two, (2001).